

تاریخ نویسی وارونه

واکاوی یک رونویسی در اثبات جنوبی و شمالی خواندن
آذربایجان

تعداد اصوات

اصغر شیرازی



چندی پیش برحسب تصادف مقاله‌ای در سایت «تریبون» به قلم آقای علیرضا اردبیلی دیدم که به نظر می‌رسد مهم‌ترین انگیزه‌ی نوشتن آن اثبات صحت کاربرد عنوان «آذربایجان» برای نامیدن «جمهوری آذربایجان» باشد. عنوان مقاله «مملکت فسیح‌المساحت آذربایجان از قافلان کوه تا دربند» است.^۱ نویسنده برای اثبات نظر خود قول برخی از تاریخ‌نگاران و جغرافیانویسان از دوران حکومت عباسیان به بعد را نقل کرده و تعدادی از نقشه‌های جغرافیایی اعصار قدیم و جدید را بر آن‌ها افزوده است. نویسنده نظر مخالفان خود را «همان‌تزی آریایی ایران‌شهری قدیمی» ای می‌داند که روس‌ها، فارس‌ها و ارمن‌ها در تولید و تبلیغ آن «بسیار فعال بوده‌اند». به نظر او برای «ابطال» این «تزی روسی، فارسی و ارمنی» نه یک، بلکه ده‌ها و ده‌ها سند وجود دارد و هزاران بار هم در قالب مقالات علمی و کتب تاریخی قدیم و جدید ارائه شده‌اند. این کاری است که اردبیلی در این مقاله می‌خواسته تکرار کند.

مقاله از این‌رو نظر من را به خود جلب کرد که خود در دو جا (جلدهای اول و دوم کتاب «ایرانیت، ملیت، قومیت») وارد این گفتمان شده و به نتیجه‌ای عکس نظر آقای اردبیلی رسیده بودم. در آنجا نظر من بعضاً بر برخی از همین گونه اسناد تاریخی و داوری کارشناسانی چون بارتولد، نولدکه، لسترنج، مارکوارت، علیف، کسروی و قزوینی استوار بود. پس ضروری دانستم که مقاله‌ی آقای اردبیلی را بخوانم و در صورت صحت دلایل او نظر خودم در دو جلد نام‌برده را تصحیح کنم.

اما مقاله‌ی مزبور، تا آنجا که مربوط به اسناد تاریخی و جغرافیایی قدیم و معاصر است چیزی نیست جز رونوشت گزینشی مدخل مفصلی که در ویکی‌پدیای فارسی زیر عنوان «آذربایجان» منتشر شده است.^۲ آقای اردبیلی خود به استفاده از این مأخذ اشاره کرده است. با این تفاوت که او: ۱. اطلاعات مربوط به شواهد ناظر بر اختصاص نام آذربایجان به آذربایجان ایران و برخی از نقشه‌های مندرج در آن مدخل را حذف کرده است. ویکی‌پدیا (از این پس «وپ») در این زمینه از استرابون، پلینی، استخری، ابن رسته، ابن حوقل، ابن فقیه و محمد مقدسی نام می‌برد.^۳ او اضافه می‌کند که مأخذ تاریخی و جغرافیایی عموماً تا پیش از سرکوب قیام بابک خرم‌دین (مقتول در ژانویه ۸۳۸ میلادی یا ماه صفر ۲۲۳ هـ.ق.) بر این نظر بودند. ۲. در حالی که نویسنده‌ی وپ تأکید بر اطلاق نام آذربایجان بر مناطق شمال ارس را محدود به معنی اداری، نه جغرافیایی

آن می‌کند و این اطلاق به همان معنی اداری را تا ظهور سلجوقیان ادامه می‌دهد اردبیلی مدعی اطلاق معنی جغرافیائی آن بر سرتاسر تاریخ بعد از ابن خردادبه (قرن سوم میلادی) می‌شود و شمول را تا غالب مأخذ دوره قاجاریان ادامه می‌دهد. ۳. در حالی که نویسنده‌ی وپ قائل به معنی «زبانی، دینی، فرهنگی، و تا حدی سیاسی» اطلاق نام آذربایجان بر مناطق شمال رود ارس، از دوران سلجوقیان به بعد است اردبیلی چشم بر این انحصار می‌بندد و به این اطلاق، معنی جغرافیایی هم می‌دهد. ۴. در حالی که نویسنده‌ی ویکی‌پدیا ذکر اطلاعات مربوط به مأخذ خود را (ناشر، تاریخ انتشار، صفحه جمله‌های منتخب در مأخذ) مراعات می‌کند اردبیلی، جز از ذکر نام برخی از مؤلف‌ها از کنار بقیه‌ی آنها می‌گذرد. اردبیلی به جای همه‌ی این‌ها، کار خود را با مقدمه‌ای بر علیه موضع ارمنستان نسبت به تاریخ حضور ارمنی‌ها در قریب‌ها شروع می‌کند.

تا این جا به تفاوت‌ها میان اصل و رونوشت اشاره شد، ولی آنها دارای موارد همسانی نیز در ارتباط با تشخیص مفاهیم، انتخاب شواهد و گزینش منابع هستند. اصل و رونوشت، به دو علت متفاوت به صورت گزینشی به منابع روی کرده‌اند. ولی در حالی که علت این رویکرد در اصل اکتفا به نمایش مثال‌هایی است که «عموماً» دلالت بر اطلاق نام آذربایجان بر اران و شروان به معنی اداری آن می‌کنند، برای اردبیلی همان مقاله‌ها فرصت مطلوبی به دست می‌دهند که نظر خود را تأیید کند. اصل و رونوشت برای اثبات نظر خود به نقل یک یا دو جمله از هریک از منابع اکتفا کرده‌اند. این در حالی است که در همه‌ی منابع منتخب آنها موارد بسیاری از ذکر نام آذربایجان، شروان، اران و غیره به معنی مستقل از یکدیگر آمده است، آن‌طور که در معنی خلاف استنباط اصل و رونوشت را ثابت می‌کنند، چه به صورت جمله‌هایی خلاف نظر آنها، چه به صورت امکان خوانش همان جمله‌ها با معنی دیگر. اصل و رونوشت توجهی به جنبه‌ی اصلیتی یا رونوشتی منابع، یا به عبارت دیگر اعتبار متفاوت آنها ندارند. علاوه بر این، آنها توجه لازم به آشفتگی در کاربرد مفاهیم جغرافیایی و اداری در منابع نمی‌کنند.

وپ از ۳۰ مأخذ (کتاب‌های جغرافی‌شناسان و تاریخ‌نگاران قرن سوم هجری به بعد) برای اثبات نظر خود درباره‌ی نسبت میان آذربایجان، اروان و شروان شاهد آورده است. به نظر من برای اثبات خوانش‌های وپ و اردبیلی بررسی همه‌ی آنها لازم نیست.

ارجاع به چند نمونه‌ی آنها برای اثبات عکس منظور رونوشت کفایت می‌کند. من این کار را در مورد ۲۱ جلد از آنها انجام داده‌ام. اگر کسی مایل به ادامه‌ی این کار باشد باید خود را برای قبول زحمت جست‌وجو در بقیه‌ی مآخذ آماده کند. ناگفته نماند که بیست‌وشش مأخذی که اصل در پایان مدخل آورده است بیشتر برای اثبات تعلق زنجان (ایالت خمسه) به آذربایجان ایران است. معلوم نیست چرا آقای اردبیلی آنها را نیز شاهد آورده است. آن‌هم با وجود این که هیچ یک از آنها اشاره‌ای به سرحدات جمهوری آذربایجان ندارند. ولی در میان آن‌ها مواردی هم پیدا می‌شود که اشاره به نسبت میان آذربایجان با اران و شروان دارند این‌ها بعضاً تکراری و بعضاً غیرتکراری هستند. معلوم نیست چرا آقای اردبیلی آن‌هایی را هم که تنها به تعلق زنجان به آذربایجان مربوط هستند نقل کرده است.

بنابراین کاری که من در این جا انجام می‌دهم به عبارت زیر است:

- ۱- نقل شواهدی از همان مآخذ مورد استفاده‌ی اصل و رونوشت که یا دلالت بر اختصاص نام آذربایجان به آذربایجان ایران دارند و یا امکان خوانش متفاوت همان جمله‌های منتخب اصل و رونوشت را نشان می‌دهند،
- ۲- اشاره‌هایی به تفاوت اعتبار مآخذ،
- ۳- تذکار ابهام در واژه‌های کلیدی،
- ۴- نقل نمونه‌وار چند مآخذ دیگر که در اصل و رونوشت نیامده‌اند، و تکمیل این کار با نظر برخی از پژوهشگران،
- ۵- ارائه‌ی نتیجه‌گیری از این بحث.

روش کار

من در این مقاله ابتدا با خط درشت قولی که وپ و اردبیلی از منابع خود نقل کرده‌اند را می‌آورم و سپس با اضافه کردن نام نویسندگان آن منابع - کاری که اردبیلی نکرده است - مشکلات نقل قول را، از جمله با نقل عبارات دیگر از همان مآخذ، با خط درشت نشان می‌دهم. شواهد را با تاریخ ذوالقرنین شروع می‌کنم، کاری که اردبیلی برخلاف وپ با این تصور نادرست انجام داده است که این کتاب می‌تواند بارزترین سند مؤید

نظر او باشد. کسانی که مایل به کسب اطلاعات بیشتر (تاریخ و محل انتشار، نام آماده‌ساز و ویراستار کتاب و صفحه‌ی مربوط به نقل) راجع به منابع باشند می‌توانند به وب رجوع کنند.

تاریخ ذوالقرنین ۱۸۳۵ میلادی

ذکر شتافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی... شهرهای مشهور این شانزده ایالت از آذربایجان، تبریز و اردبیل و خلخال و مراغه و خوی و ارومی و ایروان و شوش (شهر «شوشی» است که امروز «شوشا» خوانده می‌شود). و گنجه و نخجوان است... ایالت مملکت فسیح‌المساحت آذربایجان را از قافلانکوه تا دربند، به عهده‌اهتمام ولیعهد دوران محول و احکام قضا به امضای صاحبقران قضا امضا، مسجل آمد.

نویسنده‌ی این کتاب میرزا فضل‌الله شیرازی است. مشکل این نقل‌قول یک جاافتادگی بزرگ حتی در خود وپ است، به این صورت: پیش از نقطه چین اول این عبارات است که در صفحه ۱۱ کتاب آمده است: «بدانکه مملکت فسیح‌الممالک ایران شانزده ایالت و محل حکومت دارد. یکی در سمت مغرب است که آذربایجان می‌نامند و چهار ایالت از طرف شمال و بحر خزر است که گرجستانات و شیروانات و گیلانات و طبرستان می‌گویند». نویسنده تازه پس از ذکر ایالت‌های دیگر ایران و شهرهای آنها از صفحه ۱۱ به بعد، می‌رسد به ذکر ایالت آذربایجان و نامیدن «شهرهای مشهور» شانزده‌گانه‌ی آن در صفحه ۱۴. چون نویسنده وپ آن بخش از خبر را که در صفحه‌ی ۱۱ آمده است ندیده و نقل‌قول را از صفحه‌ی ۱۴ آغاز کرده است اول خود را دچار این اشتباه بزرگ کرده است و بعد رونوشت را. علاوه بر این شیروانات برای خود یکی از آن شانزده ایالت ایران است، نه یک عضو از ایالت آذربایجان. جمله‌ای که بعد از نقطه‌چین دوم می‌آید از صفحه‌ی ۲۳۰ کتاب است.

این که در این جمله آذربایجان هم یک «مملکت فسیح‌المساحت» می‌شود نشانی است از اغتشاش در مدلول کلیدواژه‌ها در این نوع کارها. این که آذربایجان در این صفحه تا در بند ادامه دارد تنها به معنی اداری کلمه قابل فهم است.

المسالک و الممالک

نشوی: شهری در آذربایجان، و گفته می‌شود از آران است؛ هم‌مرز ارمنستان و نزد عوام به نخجوان معروف است... برذعه: شهری در منتهی‌الیه آذربایجان.

مؤلف این کتاب ابن‌خردادبه است. جمله‌ی منتخب نه در متن، بلکه در پانویس شماره ۶۶۹ کتاب آمده است. آن را مترجم از کتاب البلدان یعقوبی نقل کرده است. همان طور که از جمله‌ی منتخب پیداست نویسنده خود در تعلق نشوی [نخجوان] به آذربایجان تردید دارد. به این علت است که از قول دیگران آن را به آران هم نسبت می‌دهد. علاوه بر این معلوم نیست که معنی منتهی‌الیه چیست: داخل آذربایجان است یا در مرز آن. اما در این کتاب این تنها جایی نیست که ذکری از آذربایجان شده است. در صفحه‌ی ۱۲۰ یکی از موارد دیگر آن را می‌توان مشاهده کرد: «و از اردبیل تا ورثان که آخرین بخش آذربایجان است یازده منزل راه است».

ورثان شهری بوده است در ساحل جنوبی رود ارس.

در این کتاب جمله‌هائی هم به چشم می‌خورد، ناظر بر این که نام آذربایجان نه به معنی جغرافیایی، بلکه به معنی اداری آن به کار رفته است. یک نمونه‌ی آن در صفحه‌ی ۱۱۹ این جمله است: «جربی سرزمین شمال و ربع مملکت است و اسپهبد شمال در روزگار فارس‌ها [اساسانیان] آذربادگان اسپهبد بود و در این منطقه ارمنستان و آذربایجان و ری و دماوند و سلنیه، شهر دماوند قرار دارد». در یک نمونه‌ی دیگر در صفحه ۱۲۱ که باز هم دلالت بر معنای اداری مفهوم دارد می‌بینیم که علاوه بر شهرها و رستاق‌های مراغه و میانج و اردبیل و [...] نام «جنزه» (گنجه) «بزرگ‌ترین شهر آران» می‌آید. از یک طرف به‌عنوان «شهری واقع بین

شروان و آذربایجان، و در طرف دیگر شهری واقع در «کوره» آذربایجان. می‌دانیم سرزمینی که میان شروان و آذربایجان قرارداد همان اران است. کوره همان «کوست» در تقسیمات کشوری دوره‌ی زمامداری قباد و خسرو انوشیروان ساسانی است.

مختصر البلدان ابن فقیه ۹۰۳ میلادی

و حد آذربيجان من حد بردعة إلى حد زنجان، و من مدنها: برکری، و سلماس، و موقان، و خوی، و ورثان، و البیلقان، و المراغة، و نریز، و تبریز... گنگ از همان ریشه «گنج» پارسی است و برخی از شهرهای قدیم ایران به مناسبت وفور ثروت و ذخایر به (گنجه، غزنه) نامیده شده‌اند. مانند شهر گنجه در شمال آذربایجان.

در صفحه‌ی ۱۲۹ این کتاب که بخش مربوط به ایران آن زیر عنوان «مختصرالبلدان» توسط محمدرضا حکیمی به فارسی ترجمه و توسط «مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان منتشر شده جمله‌ای آمده است که دلالت بر محدودیت جغرافیایی آذربایجان به آذربایجان ایران می‌کند: «از برزند تا ورثان که پایان قلمرو آذربایجان است». علاوه بر این از میان شهرها یا ایالت‌هایی که در این جا نامیده می‌شوند بردعه، بیلقان و گنجه در اران قرار دارند. از شروان و دربند خبری نیست. شروان یکی از استان‌های «جمهوری آذربایجان» است.

در صفحه‌ی ۱۲۷ کتاب جمله‌ای است که ناظر بر معنای اداری آذربایجان است: «خزعه بن جازم در خلافت رشید والی ارمنیه و آذربایجان شد». سوای این نکات آنچه در این کتاب و برخی منابع دیگر به چشم می‌خورد عدم تعلق مناطق شمال رود کور، شروان و دربند به آذربایجان است، حتی به معنی اداری آن. گفتنی است برکری شهری در استان وان ترکیه است

مروج الذهب ۹۴۷ میلادی

و چون جد کی خسرو که افراسیاب پسر بشنگ پسر نبت پسر نشمر

پسر ترک بود، در دیار سرو اران آذربایجان کشته شد.

عنوان کامل این کتاب که به قلم ابولحسن مسعودی است «مروج الذهب و معادن الجواهر» است.

گذشته از نامعلوم بودن معنی «سرو اران» این تنها موردی نیست که در این کتاب از آذربایجان سخن رفته است. موارد دیگری هستند که خلاف خوانش اصل و رونوشت را ثابت می‌کنند. مانند این جمله‌ها در صفحه‌ی ۱۱۵ کتاب: «رود رس [ارس] از اقتضای دیار رم در حدود شهر طرابزنده پدید می‌آید تا به گر می‌رسد و با آن یکی می‌شود و به دریای خزر می‌ریزد و رس پیش از الحاق به گر مابین بدین که دیار بابک خرم‌دین است و جزو آذربایجان است و کوه ابو موسی که از دیار اران است می‌گذرد». یا این جمله در صفحه ۱: «شرق و غرب را پیمودم. گاهی به اقصای خراسان و زمانی در قلب ارمنستان و آذربایجان و اران و بیلقان بودیم».

تاریخ طبری ۹۱۵ میلادی

اول حد از همدان گیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و آخرش به

در بند خزران و بدین میانه، هرچه شهرها است همه را آذربایگان

خوانند... راه‌ها به آخر آذربایگان که از آن جمله بلاد خزران شوند،

گروهی بر خشک و گروهی از دریا، که از هر راهی در بند خوانند و به

تازی باب گویند.

عنوان کتاب «التوسل الی التوسل» است. آن را طبری به عربی نوشته است. این کتاب عظیم را یک بار بلعمی، یکی از وزرای عهد سامانیان و یک بار ابولقاسم پاینده در سال‌های دهه‌ی ۵۰ (انتشار در ۱۳۶۲) ترجمه کرده‌اند. معلوم نیست جمله‌ی‌های بالا را او، و بنابراین اردبیلی از ترجمه‌ی بلعمی نقل کرده است یا ترجمه‌ی ابوالقاسم

پاینده. ترجمه‌ی پاینده آن طور که از عناوین روی جلد کتاب می‌توان استفاده کرد از اصل کتاب است. این که وپ هردو ترجمه را به عنوان مأخذ ذکر کرده عجیب است. همان طور که پیداست جمله‌های منتخب دلالت بر وجه اداری آذربایجان دارند، زیرا در آنها آذربایجان از همدان شروع می‌شود که هیچ‌گاه در دوران اسلامی تاریخ ایران به معنی جغرافیایی آن متعلق به آذربایجان نبوده است. عزیز طالعی در «تاریخ دوره‌ی اسلامی: حدود و ثغور آذربایجان در دوره‌ی اسلامی» آن را در ترجمه پیدا نکرده است. من نیز آن را در جلد سوم ترجمه‌ی پاینده، جایی که خبر «فتح آذربایجان» آمده است ندیدم. به نظر می‌رسد که مأخذ وپ ترجمه‌ی بلعمی بوده باشد. می‌دانیم که بلعمی نکاتی از خود بر تاریخ طبری افزوده است.

مهاجران آل ابوطالب ۱۰۷۸ میلادی

برذعه : نام شهری است در انتهای آذربایجان و بعضی گفته اند:
همان شهر اران است ... دلیل: از نواحی آذربایجان که مرکز ارمنستان اسلامی در زمان‌های قدیم بوده و به نام‌های دوین، یا توین نیز می‌خواندند».

نام نویسنده این کتاب ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبائی است. در این کتاب علاوه بر مورد فوق اشارات دیگری، هم به آران و هم به آذربایجان شده است که مغایر با آن هستند. از جمله در صفحه‌ی ۲۶۰: «اران نام ولایت وسیعی است که مابین آن و آذربایجان رودی به نام ارس جریان دارد و شامل چندین شهر، از جمله گنجه، بردعه، شمکور، بیلقان و غیره است». یا «آذربایجان بلوکی است که حدود آن در شرق بردعه تا غرب زنجان و از شمال به شهرهای دیلم و جبل و طرم مربوط می‌شود. از مشهورترین شهرهایش شهر تبریز است و قدیمی‌ترین شهرش مراغه است». بگذریم از این اشتباه نویسنده‌ی کتاب که دیلم و طارم و جبال را در شمال آذربایجان متصور شده است.

معجم البلدان ۱۲۲۴

بردعه شهری در آذربایجان دور است.

نام نویسنده‌ی این کتاب یاقوت حموی است. اولاً یاقوت، هم‌چون نویسنده‌ی مهاجران... در ذکر حدود آذربایجان دچار اشتباه بزرگی شده است. از جمله به این صورت که دیلم، جبل و طرم را در شمال آذربایجان انگاشته است. محمد جواد مشکور^۴ متوجه این اشتباه شده و آن را تصحیح کرده است. اردبیلی اگر جمله‌ی منتخب را ادامه می‌داد در صفحه‌ی ۴۸۸ با این جمله مواجه می‌شد: «ابن فقیه نیز گوید بردعه همان شهر اران است در پایان مرز آذربایجان است». در صفحه ۱۷۱ کتاب می‌خوانیم: «میان آذربایجان و اران رودخانه‌ای است به نام ارس. هرچه در سوی باختر و شمال آن است از اران و هرچه در خاور آن است از آذربایجان است».

روضه‌های ششم و هفتم از خلد برین ۱۶۶۷ میلادی

در اول بهار سال هفتصد و نود و هشت از قشلاق بوغاز قم نهضت

فرموده به صوب دربند آذربایجان روان شد.

نویسنده‌ی این کتاب محمد یوسف واله اصفهانی است. کتاب شامل بر هشت روضه است. آنچه در زیر می‌آید از روضه‌ی هشتم کتاب است. اما آنچه اصل و رونوشت نقل کرده اند از یکی از دو روضه‌ی ششم و هفتم است. من به آنها دسترسی پیدا نکردم. ولی در روضه‌ی هشتم مواردی یافتم که دلالت بر جدایی آذربایجان از قلعه گلستان می‌کنند، قلعه‌ای که واقع در دربند و شروان است.

این‌جا از مواردی که نشان تفکیک آذربایجان از شروان و اران دارند چند مورد را نقل می‌کنم: شهریار روی زمین «از پای قلعه گلستان برخاسته عنان عزیمت به صوب آذربایجان مصوف سازد»، در صفحه‌ی ۱۱۲. یا: «در ذکر بواعث فسخ عزیمت تسخیر قلعه گلستان و بیان توجه شهریار زمین و زمان به صوب مملکت آذربایجان» در صفحه ۱۱۱: «شهریار از ارکان دولت قاهر پرسید «مملکت آذربایجان می‌خواهید یا قلعه گلستان». «اگر تخت آذربایجان می‌خواهی از پای قلعه گلستان برخیز»، در صفحه‌ی ۱۱۳. در صفحه‌ی ۱۵۹ این

جمله را می‌خوانیم: «در اندک زمانی خلق جهانی از مملکت فارس و کرمان و اران و آذربایجان و کردستان و لرستان به لشگر ظفرنشان پیوستند». در صفحه ۱۹۷ این را: «مژده آن فتح نامدار را به ساکنان ولایات عراقین و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان رسانیدند. قلعه گلستان در شهرستان گران‌بوی جمهوری آذربایجان قرار دارد.

خلاصه‌التواریخ ۱۵۹۱ میلادی

از جمله در مملکت آذربایجان قصبه اردوباد را به وی شفقت کردند.

قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی نام نویسنده‌ی این کتاب است. من جمله فوق را در این کتاب نیافتم. در عوض جمله‌هایی که خلاف نظر اردبیلی را ثابت می‌کنند. مانند این جمله در صفحه ۵۱: که «از ولایت عراقین و آذربایجان و ارزروم و دیاربکر و شروان» خبر می‌دهد، یعنی شروان را جدا از آذربایجان می‌خواند. یا این عبارت در صفحه ۱۲۲: «در اندک زمان بسیاری از آذربایجان و شروان و قراباغ و عراق». یا در صفحه ۶۰۶، جایی که سخن از ممالک محروسه خراسان و آذربایجان و شروان است. یا در صفحه ۶۴۲ جایی که بازهم آذربایجان و شروان جدای از هم نقل می‌شوند. در صفحه ۷۵ می‌خوانیم که رستم پاشا «مملکت تبریز و آذربایجان» را در تصرف خویش در می‌آورد. این هم نشان دیگری از نادقیق بودن کلیدواژه‌ها.

رستم‌التواریخ ۱۷۷۹ میلادی

به جانب آذربایجان، روان شد. در مدت هفت سال... ارومیه و مراغه و اردبیل و خوی و تبریز و وان و سلماس و شکی و شماخی و قبه و بادکوبه و نخجوان و ایروان و دربند و دمرقاپی و ارمنیه و تفلیس و آغسقه و همه گرجستان و گنجه و همه شیروانات و زنجان و حدود تالش

و داغستان و قراداغ و شوشی و قراباغ و جاروسموق و چرکس و غزلر و سرحدات لگزی را و مابقی آن مملکت بابرکت را در حیطة ضبط و تصرف خود در آورده...

نویسنده‌ی این کتاب محمدهاشم آصف (رستم‌الحکما) است. جمله‌های منتخب وپ از صفحه ۳۳۳ص کتاب است. این که کریم‌خان به جانب آذربایجان روان می‌شود به معنی آن نیست که هرچه در این جمله بعد از آن می‌آید جزء آذربایجان است، آن‌هم تا ارمنیه و تفلیس و گرجستان و سرحدات لزگی. در صفحه‌ی ۷۰ در ذکر «قاطبه‌ی ممالک ایران» آذربایجان، شیروانات، داغستان، قراداغ و قراباغ هر کدام با «توابع» آنها جداگانه می‌آیند.

زبده التواریخ ۱۴۲۷ میلادی

نخجوان یا نخجوان در شمال رود ارس معمولاً از جمله شهرهای

آذربایجان به [بی؟] شمار اهمیت پیدا کرده بود.

در صفحه‌ی ۷۲۶ این کتاب که به قلم حافظ ابرو است صحبت از «ممالک

آذربایجان» است که در صفحه‌ی ۷۶۰ «ولایت بردع و گنجه» از تابعات آن هستند. در عین حال در صفحه‌ی ۴۹۴ «ولایت اران و آذربایجان» جدا از هم آمده است. این هم یک نمونه‌ی دیگر برای اغتشاش هم در معنی کلیدواژه‌ها و هم نسبت آنها به یکدیگر: آذربایجان هم ممالک است هم ولایت.

روضه‌الصفاء: ۱۴۹۷ میلادی. الحاقات در ۱۸۵۴ میلادی

ایالت و حکومت ملک آذربایجان از حد قافلان کوه تا حدود دربند باب‌الابواب به شاهزاده نایب السلطنة تفویض یافت... در ذکر واقعات آذربایجان و واگذاشتن حکام آن بلاد و ایالات خود را: ... رؤسای سپاه روسیه به تغلب بر اغلب بلاد آذربایجان و قراباغ غالب شدند، چه نخست گرگین خان بن اریکلی خان تفلیس را به تصرف داد و از آن پس نصیب بیک شمس الدینلو چاکر جواد خان گنجه‌ای خیانتا دروازه گنجه را بر

روی ایشپخدر بگشود و قلعه شوشی را نیز به رضای ابراهیم خلیل خان
تصرف کردند... به حکومت ایروان و ایالت آن سامان و سرداری مملکت
آذربایجان مأمور و مفتخر و با سامانی شایسته و اسبابی شایان روانه
آذربایجان و ایروان شد...

روضه‌الصفا کتابی است ده جلدی که توسط محمدین خواندشاه، معروف به میرخواند بر اساس کتاب‌های تاریخی ماقبل آن تألیف و توسط نوهی دختری او، خواند میر تکمیل شده است. این کتاب یک بار دیگر توسط رضا قلی خان هدایت به‌روز آورده و در سال ۱۳۳۸ منتشر شده است. عباس زریاب خوئی تلخیص و تهذیب این کتاب را در دو جلد و ۱۳۱۹ صفحه به دست انتشار داده است. ولی مأخذ وپ صفحه‌های ۶۴۱ و ۶۵۰ نسخه‌ای است که در سال ۱۲۷۰ ق منتشر شده است. تصور این که ذکر آذربایجان در این کتاب منحصر به مورد منتخب وپ است مشکل است. جمله‌های منقول در دو جلد زریاب نیامده است. اما جمله‌ی اول منتخب به‌وضوح به معنی اداری ملک آذربایجان است. در جمله‌ای که بعد از نقطه‌چین دوم شروع می‌شود آذربایجان و قراباغ از هم تفکیک شده‌اند. در نسخه‌ی زریاب خوئی که در سال ۱۳۷۳ منتشر شد بیش از ۱۶۰ بار نام آذربایجان، با یا بدون اران و قراباغ و غیره آمده است. ما به سه نمونه‌ی زیر که از صفحات آخر جلد دوم نقل شده‌اند اکتفا می‌کنیم. آنها خلاف منظور اردبیلی را ثابت می‌کنند. مثلاً در صفحه‌ی ۹۸۱: «ملک اشرف پس از کشته شدن برادرش [...] بر آذربایجان و اران و مغان مسلط شد [...] در شروان و شماخی کاوس [...] حکومت داشت». یا در صفحه‌ی ۹۸۸: «سلطان حسین [...] از اردبیل به اران و مغان رفت». یا در صفحه‌ی ۹۸۰: «امیر شیخ حسن کوچک پس از تسخیر ولایات آذربایجان و اران و مغان لشگری به جانب روم فرستاد».

خود پیدا است که آذربایجان در این‌جا به معنی اداری و حکومتی آن منظور شده است، نه جغرافیایی آن. در سطر سوم می‌بینیم که بلاد آذربایجان و قراباغ از هم تفکیک شده‌اند.

تاریخ رشیدی ۱۵۴۵ میلادی

اگر منظور «شیروان» خراسان باشد، بحثی دیگر است اما به معنی

شروان آذربایجان درست نیست.

این جمله از صفحه‌ی ۱۲۰ کتاب، نوشته‌ی میرزا محمد حیدر دوغلات (۹۰۵ تا ۹۵۸ هجری) نقل شده است. از جمله منتخب عکس منظور اردبیلی را هم می‌توان استنباط کرد: یعنی «شروان آذربایجان درست نیست».

نقاوة الاثار فی ذکر الخیار ۱۵۹۸

به ایالت و امارت کل ممالک آذربایجان از سرحد ابهر و سلطانیه تا

اقصی ولایت اران سرافراز گردیده...

جمله از صفحه‌ی ۱۵۸ کتاب است. مؤلف آن محمود افوشه‌ای نطنزی است. این هم نمونه‌ی دیگری است برای معنای اداری «کل ممالک آذربایجان».

برهان قاطع ۱۶۵۱ میلادی

اران: نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن

است ... ارمن: ولایتی است از کوهستان آذربایجان.

برهان قاطع فرهنگ لغتی است که توسط لابن خلف التبریزی محمد حسین المتخلص به برهان تألیف شده است. اما جمله‌ی برگزیده تنها موردی نیست که نام آذربایجان در این کتاب ذکر می‌شود. در دو جای دیگر به صورت «آذربادگان» و «آزربایگان» تکرار شده است. در هر دو صورت «نام شهر تبریز و نام آتشکده تبریز» است. در صورت سوم علاو بر شهر تبریز «نام ولایتی هم هست که تبریز شهر آن ولایت است». باز هم در همین جا آذربایجان که به قول برهان معرب آذربایگان است «به معنی بزرگان و محتشمان» هم آمده است. در اینجا آذر لغتی است ترکی به معنی پشته‌ای عظیم و ساخته بر آن پشته. از این‌ها گذشته کلمه‌ی «اعمال» در قول برگزیده بالا نشان می‌دهد که اران و بردع و گنجه نه به معنی

جغرافیایی، بلکه اداری کلمه منتسب به آذربایجان هستند. آنها از اعمال آذربایجان هستند، یعنی از حوزه‌های مالیاتی آن.

نامه‌ی خوانین آذربایجان به عثمانی ۱۷۷۹ میلادی

از سلمان اردبیلی حاکم سلماس به عبدالمجید اول سلطان عثمانی ... به خطه ممالک آذربایجان علی‌الخصوص به قلعه‌ی ایروان و یا به ممالک روم متعرض گشته ... نامه فتحعلیخان دنبلی حاکم قبه به صدراعظم عثمانی ... والی گرجستان متفق‌الکلمه با اهالی روسیه گشته و عزیمت دارند که دست تظاول و تظلم جهت نقص اولکای آذربایجان دراز نموده و می‌نمایند و از آن جمله همگی خوانین و حکام آذربایجان و اهالی داغستان با یکدیگر یکدل و همزبان ... نامه محمدقلیخان حاکم ارومیه به صدراعظم عثمانی ... مقدمه افساد اراکلی خان گرجی و تسلط او بر قلعه ایروان و تحریک روسیه منحوسیه و اراده بی‌اعتدالی با اهالی آذربایجان و متوطنین ممالک محروسه... اگرچه همگی خوانین آذربایجان و امثال این مخلصان به هیچ وجه در این موارد سهل انگاری نکرده...

مأخذ این نامه‌ها بایگانی صدارت عثمانی است. اما این متن مبهم‌تر از آن است که منظور اردبیلی را تصدیق کند. به دلیل‌های زیر:

۱. فاعل جمله اول معلوم نیست،
۲. واژه‌ی ممالک آذربایجان دلالت بر معنای اداری آن دارد،
۳. وقتی بعد از «علی‌الخصوص» نام ایروان و ممالک روم می‌آید تعلق آنها به ممالک آذربایجان تنها به معنی اداری آن قابل فهم می‌شود، نه جغرافیایی آن. چه وجود این نسبت به ایروان و ممالک روم نادرست است،

فرمان شاه سلطان حسین صفوی ۱۷۰۹ میلادی

وجوه تنباکو فروشی و راهداری و مستغلات گنجه که بضبط وزیر
آذربایجان مقرر است... بلده عباس آباد گنجه که به ضبط وزیر
آذربایجان مقرر است...

آذربایجان در هیچ یک از این دو جمله معنای جغرافیایی ندارد. فواید گنجه به ضبط
وزیر آذربایجان مقرر است، نه این که گنجه تعلق جغرافیایی به آذربایجان دارد.

تحفه شاهی ۱۷۱۶ میلادی

ابتدای این دربند است که باب الابواب نیز گویند از اعمال آذربایجان
... و ساحل قلزم از کناره زمین سه بیگلربیگی نشین است: چنانچه اول
از آذربایجان دربند و بادکوبه و سالیان ... اما خلقت آذربایجان تابع اهل
روم بوده‌اند. رأی بعضی از اهل تاریخ آن است که اصل آنها ترکمان
است. قریب‌العهدند که شامل ایران شده و به مذهب تشیع گردیده‌اند،
مگر قلیلی از اهل شیروان و شماخی که به دستور از اهل تسنند و بنا
بر حفاظت سرحد روس ایل لژگی را که به قدر هشت لک خانه دارند در
کوهستان‌های دربند و قبه ساکن نموده‌اند ... آذربایجان از تبریز و مراغه
تا شیروان و دربند و سالیان تمام و کمال سه صد هزار تومان مالیات و
صادر که بیست و چهار لک روپیه می‌شود.

نویسنده‌ی این اثر میرزا محمد حسین مستوفی است. با دقت در جمله‌های نقل
شده می‌توان به نادرستی استنباط اردبیلی از آنها دست یافت. زیرا از اعمال آذربایجان
بودن یعنی زیر فرمان آذربایجان و سه بیگلربیگی آن بودن. این معنا را جمله‌ی آخر که
ناظر بر مالیات است هم تأیید می‌کند. شیروان و دربند از نظر مالیاتی تکلیف به
آذربایجان دارند. جمله‌هایی که اشاره به قدمت آذربایجان به ایران و خلقت آن می‌کنند
خالی از اعتبار علمی است.

تذکره الملوک ۱۷۳۲ میلادی

آذربایجان ...: بیگلربیگی چخور سعد: تومان نخجوان ...
صدرک، قلعه بایزید؛ بیگلربیگی قراباغ: ... بردع ... لوزی؛
بیگلربیگی شیروان: سالیان ... باب الابواب دربند ... بادکوبه
... آغداش .

مؤلف این کتاب میرزاهاشم آصف، شهیر به رستم‌الحکما است. در این کتاب آذربایجان یکی از ممالک چهارگانه ایران است، تقسیم شده به چهار بیگلربیگی: چخور سعد، تبریز، شیروان و قراباغ. بنابر این تقسیم‌بندی کاملاً جنبه‌ی اداری دارد. وپ، و در نتیجه اردبیلی با نقطه‌گذاری بعد از آذربایجان موضوع تقسیمات چهارگانه‌ی کشوری را مخدوش کرده‌اند.

جهان‌گشای نادری ۱۷۴۸ میلادی

به شمال رود ارس شهر «نخجوان» یا «نخجوان» قرار دارد که
جغرافیایانویسان عرب آنرا «نشوی» و از شهرهای آذربایجان ذکر
می‌کنند.

مؤلف این کتاب میرزا محمد مهدی استرآبادی است.

۱. جمله‌ی منتخب نوشته‌ی ویراستار کتاب است، نه استرآبادی. ۲. در ص ۱۴۰
کتاب صحبت از «ممالک آذربایجان» است که معنی اداری دارد. در این کتاب دو جا
به «ولایت شیروان»، یا «ایالت شیروان» اشاره شده است. هر دو در صفحه‌ی ۳۵۰

عالم آرای نادری ۱۷۵۳ میلادی

تدبیر و صالح چنان دید که: اول معاونت به ایروان و گنجه نماییم

و آن بلده را که معظم بلاد آذربایجان است تسخیر...

مؤلف این کتاب سه جلدی محمد کاظم مروی است. در این کتاب می‌توان به
شواهدی برخورد کرد که هم، مانند جمله‌ی منتخب دلالت بر مفهوم اداری آذربایجان

می‌کنند و هم به مواردی که، مانند آنچه در صفحه ۴۴۱ آمده است، شاهد ذکر ممالک آذربایجان جدا از شیروان اند: «ممالک آذربایجان و شیروان و داغستان و سرحدات و ثغور ولایات تابعه تفلیس و گرجستان [...] به حوزه تسخیر و تصرف اولیای دولت درآمد». در صفحه‌ی ۶۳ می‌خوانیم که نادر «غازیان به احضار عساکر مراغه و برکشاد و دنبلی و ارومی و افشار و نواحی سلدوز و خوی و سلماس و صابین قلعه و کل آذربایجان فرستاد». نکته‌ی جالب در این جمله نامیدن تنها مناطقی است که همه در جنوب رود ارس قرار دارند. در جلد دوم صفحه‌ی ۸۶۹ «هریک از حکام و ضابطین و عمال ولایات آذربایجان». در این کتاب تبریز مانند بسیاری دیگر از این نوع کتاب‌ها «دارالسلطنه» است. در صفحه‌ی ۱۰۰۰، جلد سوم یک آذربایجان است و بیگلربیگی‌های گنجه، ایروان و ارومی تابع آن. در صفحه ۸۸۸ سخن از «مملکت تبریز و مراغه و ارومی...» می‌رود.

تمیز حدود جغرافیایی و سیاسی از یک‌دیگر

همان‌طور که از شواهد مذکور می‌توان استنباط کرد آذربایجان به دو معنی متفاوت جغرافیایی و اداری به‌کار رفته است. آذربایجان به معنی جغرافیایی محدود به قلمرو حکومت آتروپات، ساتراپ ماد کوچک در عهد هخامنشیان بود. آتروپات «آذربید ساسانی» نامی بود که این فرمانده، از جمله به مناسبت نقش او در برپا داشتن آتش مقدس در گنجک یا آذرگشنسب (تخت سلیمان امروز) دریافته بود. این که نام یک سرزمین از روی نام یک شخص و سمت او تعیین می‌شود چیز غریبی نیست. عوامل دیگری مانند قومیت (کردستان، ترکمنستان)، اراده‌ی حکومت (ایران دوره‌ی ساسانیان)، شاخص‌های جغرافیایی محض (کویر لوت) و غیره می‌توانند موجب گذاشتن یک نام بر یک سرزمین باشند.^۵ در طرف دیگر این حکومت مرکزی یا محلی بود که در عین حال مؤثر در تنظیم امر تقسیمات اداری کشوری، یا تقسیم یا ملاحظه‌ی قدرت در پهنای کشور می‌شد. در این صورت مرزها از حدود جغرافیایی درمی‌گذشتند، البته نه همیشه، بلکه بسته به تناسب تقسیم قدرت میان مرکز و پیرامون، یا ملاحظات دیگر در امر کشورداری. در این حالت امر تقسیم از مرز جغرافیا در می‌گذشت، یا نام جغرافیایی بر

پهنه‌ای فراتر از مدلول اصلی آن نام تعلق می‌گرفت. به تعبیر علی اکبردهخدا نام کل بر جزء داده می‌شد. ما در طول تاریخ نمونه‌هایی از این‌گونه نام‌گذاری‌ها داریم. مثلاً در بازه‌ای از حکومت هخامنشیان حکومت آذربایجان محدود به مرزهای جغرافیایی آن بود. همین‌طور در بازه‌ای از دوران ساسانیان، یا دوران زمامداری شاپور اول، که در آن، آن‌طور که سنگ‌نوشت کعبه‌زرتشت نشان می‌دهد آذربایجان و آلبانی دو ساتراپ جداگانه بودند. در بازه‌ای دیگر در همان دوران ساسانیان می‌بینیم که حکومت آذربایجان از مرز جغرافیایی آن در می‌گذشت و تا دربند ادامه می‌یافت، آن‌چنان که در تقسیمات کشوری منتسب به زمامداری قباد و خسرو انوشیروان آمده است. در آن زمان آذربایجان بخش شمالی تقسیمات چهارگانه‌ی اداری کشور را تشکیل می‌داد و از این رو شیروان و اران و ارمنیه را نیز شامل می‌شد. شواهدی که وپ نقل می‌کند دلالت بر هر دو گونه تقسیمات در دوران بعد از فتح ایران توسط اعراب می‌کنند. اگر در آنجا اشتباهی به صورت تضاد مصادیق در یک کتاب یا سند واحد دیده می‌شود به آن اندازه نیست که دوگانگی میان تقسیمات جغرافیایی یا اداری را نفی کند. دوگانگی مزبور در مطالعات دیگرانی که درباره‌ی آذربایجان تحقیق کرده‌اند نیز دیده می‌شود. از جمله در کار پرویز زارع شاهمرسی در «آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز».^۶ البته او هم بر اساس همان مأخذهای وپ قضاوت کرده است. از جمله تاریخ طبری و «الکامل» این‌اثیر که آذربایجان را تا دربند ادامه داده‌اند (ص ۳۱)، یا ابن‌فقیه که ورثان و ارمنیه را پایان قلمرو آذربایجان دانسته است (همان، ص ۳۸). بنا بر قول او در عهد سلجوقیان حاکم آذربایجان بر اران نیز حکم می‌راند (همان، ص ۴۱)، یا ابن‌خردادبه که به‌زعم او در زمان ساسانیان شیروان و اران و ارمنیه و تپورستان و ری و چند ایالت دیگر در قلمرو آتورپاتکان قرار داشتند (همان، ص ۲۷، ۲۹). پیش از آن، در زمان شاپور اول ساسانی، زمانی که کشور از نظر اداری به ۳۳ ایالت تقسیم شده بود آتورپاتکان و آلبانی دو ایالت جدا از هم بودند.^۷ در کتاب زارع شاهمرسی یک‌جا اران و شیروان دو واحد جدای از یکدیگرند و در جای دیگر جزء قلمرو آذربایجان (ص ۳۱، ۴۵صص). به قول محمد جواد مشکور در کتاب «نظری به تاریخ آذربایجان» اران به مفهوم وسیع‌تر با آلبانی قدیم مطابقت داشت. منابع او نیز کم‌وبیش همان منابع وپ هستند. او از قول ابوالفدا در

«تقویم البلدان» حد آذربایجان را در میان نخجوان تا مرز زنجان می‌داند (ص ۱۴). مقدسی در «احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم» اران را تا شروان و باکو ادامه می‌دهد (همان، ص ۱۹). در زمان صفویان آذربایجان یکی از بیگلربیگی‌های سیزده‌گانه‌ی کشور بود. شیروان، قره‌باغ، چخور سعد برخی دیگر از آنها بودند. در تاریخ ذوالقرنین دیدیم که «مملکت فسیح‌المساحت ایران» به شانزده ایالت و محل حکومت تقسیم شده بود که در سمت مغرب آن ایالت آذربایجان قرار داشت و شیروانات و گرجستانات و گیلانات و طبرستانات در سمت شمال آن.

از آنجا که قصد و نقل‌قول‌هایی است که دلالت بر معنای اداری مفهوم آذربایجان و نهادن نام جزء بر کل می‌کنند، از ذکر منابعی که در آنها ارس مرز آذربایجان را تشکیل می‌دهد درمی‌گذرد. منظور من منابع بعد از شکست بابک خرم دین است. از جمله‌ی این منابع یکی هم «آثار البلاد و اخبار العباد»، تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی است که هر جا که از آذربایجان نام می‌برد آن را محدود به مرز اران می‌داند. مانند: «ازبک بن محمد بن یلدگز که صاحب آذربایجان و اران بود» در صفحه‌ی ۴۵۳. یا «اران مملکتی است میانه آذربایجان و ارمنیه و ابخاد، و قصبه آنجا گنجه و شیروان و بیلقان است» در صفحه ۵۷۰. یا «بذ ولایتی است میان اران و آذربایجان» در صفحه ۵۸۹. محمد جواد مشکور تقریباً همه جا آذربایجان را محدود به آذربایجان ایران می‌داند، که اما گاهی از نظر اداری شامل اران هم می‌شود. گرچه اقرار علیف برخی از مناطق شمال رود ارس را در برخی از دوره‌ها جزء آذربایجان ایران و کردستان می‌داند، ولی معلوم نمی‌کند که منظور او در مورد آن اضافات اداری یا جغرافیایی است.^۸

ناگفته نماند که بر شیروان از قرن دوم تا دهم شمسی شاهان عرب تبار شیبانی حکومت می‌کردند. آنها به تدریج به ایرانیت روی آوردند، خود را ایرانی خواندند و به ساسانیان منتسب کردند. آنها فارسی را رواج دادند و نام‌های فارسی بر خود نهادند. نظامی گنجوی (قرن ۱۱/۱۱م) آنها را مدح کرد و قطران تبریزی (قرن ۱۱ میلادی) در مدح ابوخلیل نوشت: «گرچه داد اران را بلای ترک ویرانی تو سالار ایرانی تو شهنشاه ایرانی»^۹ ناگفته نماند که شروانشاهان، همگون دیگر اقتدارگرایان قلمرو حکومت خود را هرگاه که می‌توانستند از مرز شروان فراتر می‌بردند. یک بار حتی تا تبریز.

نویسنده‌ی وپ می‌نویسد با ورود دودمان‌های ترک زبان (سلجوقیان، قراقویونلو، آق‌قویونلو و صفویان) به آلبانیا، اران و آذربایجان از قرن یازده میلادی به بعد و با ترک‌زبان شدن ساکنان این سرزمین‌ها، علاوه بر وحدت اداری میان آنها یک وحدت فرهنگی، دینی و تا حدی سیاسی نیز به وجود آمد. او آگاهانه از وحدت جغرافیایی سخن نمی‌گوید، وحدت سیاسی را مشخص نمی‌کند، ولی می‌توان تصور کرد که منظور او همان وحدت اداری است.

در این‌جا این پرسش به ذهن می‌رسد که آیا همین وحدت اداری و تسمیه‌ی نام جزء بر کل، به معنی اداری آن، نمی‌توانست عامل ایجاد تصور وحدت سرزمینی در ذهن پایه‌گذاران جمهوری آذربایجان بوده باشد؟ پاسخ منفی است. زیرا شواهد این گمان را تصدیق نمی‌کنند. من در جلد دوم کتاب «ایرانیت، ملیت، قومیت»^{۱۰} زیر عنوان «پان آذربیسیم» در صفحه‌های ۲۴۹ تا ۲۶۳ به آنها اشاره کرده‌ام. از جمله به نوشته‌ی محمد امین رسول‌زاده، مبتکر اصلی این نام‌گذاری ابداعی در کتاب «جمهوری آذربایجان». در آنجا می‌خوانیم «بنا بر جغرافیای رسمی قبل از جنگ جهانی [اول] آذربایجان به تبریز و حوالی آن که در ایران شمالی واقع است اطلاق می‌شد. آذربایجانی که نام آن پس از جنگ و انقلاب اکتبر روسیه بر سر زبان‌هاست عبارت از منطقه‌ای است واقع در شمال آذربایجان سلف‌الذکر که جنوب شرقی قفقاز را دربر می‌گیرد». روزنامه «آچیق سوز»، ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ همین قول رسول‌زاده را با استناد به روزنامه «آچیق سوز»، ۱۰ یا ۱۱ صفر همان سال به این صورت نقل کرده است: «امروز آذربایجان در اصطلاح جغرافیایی محدود به آذربایجان جزء مملکت ایران است که در ماورای رود ارس است». من در آنجا شعری از کتاب برندا شفر Berend Shaffer را نقل کردم که دلالت به عدم آگاهی یکی از ساکنان گوینده به زبان ترکی آذری در قفقاز جنوب شرقی از تابعیت خود نسبت به کشوری به نام آذربایجان دارد. وجود این ناآگاهی را منابع دیگر تصدیق می‌کنند. از جمله مقاله سیحان محمودلو در کتاب «آذربایجان و فراسوی آن». او با اشاره به کتاب آتاباکیخانف، میرزا کاظم بیگ در «دربندنامه» و شواهد دیگر می‌نویسد تاریخ‌نویسان قرن نوزده آذربایجانی صحبت از ملت آذربایجانی نمی‌کردند. در عهدنامه‌ی گلستان همین یک بار هم دیده نمی‌شود.^{۱۱}

روس‌های دوره‌ی تزار مردم ساکن شمال رود ارس را تاتارهای قفقاز، تاتارهای آذربایجانی و یا تاتارهای ایرانی می‌نامیدند و جمعیت مسلمان آن منطقه خود را ترجیحاً مسلم می‌خواندند (همانجا). آنها درباره‌ی نام دولت تازه‌ساخته‌ی خود اختلاف‌نظر داشتند. برخی نام آذربایجان را مناسب ندیدند و نام جمهوری قفقاز جنوبی را ترجیح می‌دادند.^{۱۲} اسم زبان جمهوری تازه‌تأسیس ترکی بود. همین طور نام ملت تازه بر ساخته. در میانه سال‌های دهه‌ی سی میلادی قرن بیستم بود که به آذربایجانی تغییر کرد. این تغییر با سرکوب مخالفان و کشتار بسیاری از آنها تثبیت شد. حالا دیگر تیم جدیدی از مورخان مأمور نوشتن تاریخ جدید شدند.^{۱۳} اتاباکیخانف در کتاب «گلستان ارم» که اختصاص به تاریخ شیروان و داغستان دارد در صفحات مختلف میان آذربایجان و شیروان و ارمن فاصله می‌گذارد و در عین حال ناظر بر حکومت از موضع آذربایجان بر آن دو ناحیه دیگر است. از جمله در صفحه‌ی ۶۵، جایی که سخن از شخصی ابوالقاسم یوسف نام که «هدت ده سال والی ارمن و آذربایجان بود و به شیروان نیز حکم می‌نمود». در صفحه‌ی ۲۱۴ خبر از نایب‌السلطنه است که «چندی در عراق عجم و گیلان و شیروان و مغان و آذربایجان اقامت» داشت. در صفحه‌ی ۱۰۳ عزیمت حمزه‌میرزا به آذربایجان و شیروان لازم می‌آید. و مثال‌های دیگر. جالب است که در معاهده‌ی ترکمن‌چای تنها در یک جا نام آذربایجان پیش می‌آید، آن هم در ارتباط با عفو آن آذربایجانی‌های ایران که صاحب مالی و ملکی در قفقاز بودند و اکنون اجازه‌ی ورود به خاک تصرف شده‌ی جدید روسیه برای تعیین تکلیف دارایی خود می‌یافتند.

واسیلی ولادیمیر بارتولد، شرق‌شناس روسی هم، طبیعتاً پیش از محمودلو و علیاگا نتایجی از همین نوع گرفته است. او می‌نویسد: نام «آذربایجان قفقاز تنها پس از انقلاب اکتبر به کار برده شد. پیش از این زبان مردم قفقاز را ترکی آذربایجانی و یا ترکی می‌نامیدند. نام مزبور چه در محیط علمی و چه در زندگی مردم به همین صورت به کار گرفته می‌شد. این وحدت قومی تنها مربوط به دوران ترکی شدن منطقه است. در ادوار تاریخی گذشته رود ارس که قفقاز را از آذربایجان جدا می‌کند مرز قطعی قومی بود که سرزمین ایرانی را از سرزمین اقوام یافثی جدا می‌کرد. یافثی نامی است که ایران‌شناس روسی «مار» در مورد زبان مردم آلبانیا به کار می‌برد.^{۱۴}

کیفیت منابع و ابهام معنی

این که وپ برای اثبات خوانش خود تعداد زیادی از منابع را شاهد آورده است نباید موجب این اشتباه شود که همه‌ی آنها از کیفیت و اعتبار کم‌وبیش یکسانی برخوردار هستند. واقعیت این است که بسیاری از منابع، هرچه به دوران جدید نزدیک‌تر می‌شویم، مانند روضه الصفا خواندمیر رونوشت کم‌وبیش مفصلی از منابع پیشین خود هستند. بنابراین تعدد آنها بر کیفیت استنتاج نمی‌افزاید. رونویسی جدیدترها از قدیمی‌ترها خود نشان تنزلی بود که نویسندگی در زمینه‌ی جغرافیا و تاریخ از قرن پنجم هجری به بعد پیدا کرده بود. یک مشکل دیگر از ابهام حاصل از کاربرد کلیدواژه‌های در یک منبع، یا میان منابع مختلف است. پیش‌تر به چند نمونه اشاره شد. در زبده‌التواریخ آذربایجان یک‌جا ولایت است و جای دیگر ممالک. در جهان‌گشای نادری شیروان یک‌جا ایالت است و در جای دیگر ولایت. در جهان‌نامه بردعه هم یک شهر است، هم یک قصبه. در البلدان یعقوبی شهرهای آذربایجان یک‌جا عنوان استان دارند و در جاهای دیگر ممالک، یا مملکت، یا ایالت، یا بلاد. در خلاصه‌التواریخ تبریز یک مملکت است.

نقشه‌ها

وپ برای توضیح تصویری منظور خود آن را به ۳۰ نقشه‌ی جغرافیایی و تاریخی از دوران‌های مختلف مجهز کرده است. از این‌ها، جز یکی، آن هم آلوده به یک اشتباه بزرگ نمی‌تواند مؤید منظور اردبیلی باشد. اشتباه آن یک نقشه هم در این است که کل «آذربایجان جنوبی» را هم در شمال ارس قرار داده است. نقشه‌ی مزبور فاقد توضیح مشخصات نقشه‌نگاری آن است، مگر به صورت عبارت «فصل‌التواریخ (۱۸۹۹) [...]». علاوه بر این اردبیلی ۱۲ نقشه را حذف کرده است، آنهایی را که کم‌تر مناسب اثبات منظور او هستند. از جمله تصویر آذرگشنسب، نقشه‌های محمود کاشغری، هرودوت، موقعیت آذربایجان و غیره. استثنا در این مورد نقشه‌ی آتورپاتکان در بالای صفحه‌ی وپ است، که حدود آذربایجان ایران را نشان می‌دهد. اردبیلی آن را به بخش‌های پایینی

رونوشت منتقل کرده است. در مجموع معلوم نیست که او به چه علت همان ۱۸ نقشه را هم نقل کرده است. زیرا هیچ‌کدام نظر او را تأیید نمی‌کنند.

نتیجه

در مقدمه‌ی این مقاله اشاره‌ی کوتاهی به پیش‌گفتاری کردم که اردبیلی بر مقاله‌ی مبتنی بر وپ خود نوشته است. پیش‌گفتار دو بخش دارد. در بخش اول اشاره به یک جریان شدید جعل تاریخ در «جنوب و شمال آراز» است که به منظور تضييع «حقوق بشر، حقوق جمعی و فردی انسان‌ها و امنیت همسایگان و کشورهای همسایه» اعمال می‌شود، جعل‌هایی که نه می‌توانند منکر هویت امروزی و خواسته‌های حقوق بشری ترکان آذربایجانی و غیرآذربایجانی شهروند ایران بشوند و نه توجیه‌گر پاکسازی اتنیکی و هر اقدام ضد انسانی دیگری از سوی «جانیان ارمنستانی». بنابراین پیدا است که یکی از انگیزه‌های اردبیلی از تنظیم مقاله خود مقابله با جعل تاریخ و مبارزه با «جانیان ارمنستانی» است.

بخش دوم دائر بر ردّ انکار حقانیت نام «آذربایجان» برای جمهوری آذربایجان، در یک طرف است، و ادعای نبود هیچ سندی قبل از ۱۹۱۸ که نام آن سرزمین را «آذربایجان» بنامد. به نظر اردبیلی این همان «تزاربایی ایران شهری قدیمی» است که در ایران برای ما آشناست و روس‌ها هم در تولید و تبلیغ آن بسیار فعال بوده‌اند. اردبیلی برای ردّ این «تزاروسی، فارسی و ارمنی» ارائه «تنها و تنها یک سند تاریخی مربوط به قبل از ۱۹۱۸ را کافی می‌داند. این در حالی است که به قول او برای ابطال این تز «نه یک بلکه ده‌ها و ده‌ها سند وجود دارد و هزاران بار هم در قالب مقالات علمی و کتب تاریخی قدیم و جدید ارائه شده‌اند». نقل اسناد وپ به همین منظور و به قصد مقابله با «جهاد ترک‌ستیزانه محافل ناسیونالیست منطقه» است، جهادی که «میان خوبی با سند و مدرک ندارد».

در این بخش موضوع دیگری هم وجود دارد، و آن اتخاذ موضع در مقابل «بحث‌های مفصلی» است که «در طی دو هفته اخیر در یک شبکه اجتماعی روسی‌زبان» جریان داشته است. اردبیلی شبکه را همین قدر معرفی می‌کند که در یک طرف آن

ناسیونالیست‌های ارمنی قرار دارند، آن هم با این گونه ادعاها که گویا شهر ایروان یک شهر تاریخی ارمنی بوده است، «اهالی ارمنستان قدیمی‌ترین مردم دنیا هستند و ایروان نیز قدیم‌ترین شهر دنیا» بوده و حضرت نوح و افراد خانواده‌اش پیش از این که این شهر بنا شده باشد در آن زندگی می‌کرده‌اند». آنها مدعی می‌شوند که زان شاردن گفته‌ی آنها را تأیید کرده است. اردبیلی آن‌گاه گفته شاردن را نقل می‌کند که عکس این ادعا است.

اردبیلی با طرح این مقدمه‌ها و نقل آن «اسناد» مقاله‌ی خود را به طور کامل صرف دفاع از ناسیونالیسم قومی حاکم بر جمهوری آذربایجان می‌کند، ناسیونالیسمی که مانند هر ناسیونالیسم دیگر پایه در خودپسندی تعصب‌آلود دارد و بر غیریت نسبت به دیگر قوم‌ها، گاه تا حد دشمنی و خون‌ریزی، پیش می‌رود. توضیحات این مقاله درباره‌ی اسناد مورد استفاده‌ی اردبیلی نشان می‌دهد که او در کار خود موفق نبوده است.

پی‌نوشت‌ها:

¹ <http://tribun.one/vazeiyat/3042-2022-01-05-20-16-20>

² <http://fa.wikipedia.org/wiki/آذربایجان>

³ ذکر برخی از همین منابع و نقل قول‌های آنها در مقاله «تاریخ دوره اسلامی. حدود و ثغور آذربایجان در دوره اسلامی»، نوشته عزیز طالبی آمده است.

www.iranboom.ir/tarikh/tarikhe-eslami/2314-hodod-soghor-az

همین طور در کتاب عباس زارع شاهمرسی و محمد جواد مشکور. برای معرفی دو کتاب اخیر نگاه کنید به پانویشت ۴ و ۶.

⁴ محمد جواد مشکور: نظری به تاریخ آذربایجان. نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. تهران ۱۳۷۵، ص. ۲۰.

⁵ نک به مرجان بدیعی ازندائی: شامل ملاحظات تاریخی، وسعت جغرافیایی، سرزمین، جغرافیای فرهنگی (قومیت و مذهب)، ملاحظات سیاسی، ملاحظات امنیتی و نظامی، دسترسی و ساختار ارتباطی، تبعیت از جهات جغرافیایی، ملاحظات اقتصادی، توپوگرافی و ویژگی‌های جغرافیایی طبیعی و مرزهای سرزمین عباس زارع شاهمرسی: آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز. نشر اختر، تبریز ۱۳۸۸.

⁷ Josef Wiesenhofer: Das Antike Persien, S. 243ff).

^۸ اقرار علیف: تاریخ آتورپاتکان. ترجمه شادمان یوسف، نشر بلخ، تهران ۱۳۷۸.

^۹ محمد جواد مشکور: نظری به تاریخ آذربایجان. نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. تهران ۱۳۷۵، ص

۱۴۱

^{۱۰} اصغر شیرازی : «ایرانیت، ملیت، قومیت»، جلد دوم، نشر جهان کتاب، تهران ۱۴۰۱.

^{۱۱} Ceyhun Mahmudlu: Theorizing Nation Building in Azerbaijan. In :Aliaga Mamamadi, Adeline Braux; Azerbaijan and Beyond. Perspective on the Construction of National Identity, P 130.

^{۱۲} همان، ص. ۱۳۵.

^{۱۳} همان، ص. ۱۳۸.

^{۱۴} جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام. ترجمه لیلا ربن‌شاه، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۵۸، ص ۴۰.